

واژه چیست؟



چکیده

در این مقاله تعریف «واژه» با نگاهی تازه و شرح انواع دستوری و قاموسی آن، هم‌چنین ساختمان ساده و غیر ساده‌ی «واژه» و نقش رسانه‌ای و فرارسانه‌ای «واژگان» و... به اختصار مطرح شده است.



علی عبدی

و البته این امر بدون شناخت اجزای تشکیل دهنده‌ی آن چندان میسر نیست؛ در بین واحدهای تشکیل دهنده‌ی زنجیره‌ی گفتار، «واژه» نقش مهم و تعیین کننده‌ای دارد.

در بین آموزه‌های مذهبی منشأ پیدایش کلمه، آسمانی دانسته شده است؛ مثلاً در قرآن کریم آمده

بی تردید زبان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های موجود در عالم آفرینش به شمار می‌آید. این پدیده یکی از اجزای اصلی و لاینفک وجود آدمی است؛ جنبه‌های مختلف زندگی فردی و جمعی انسان با زبان ارتباط دارد. شناخت زبان و نمود آوایی آن یعنی گفتار از این جهت ضروری به نظر می‌رسد؛

کلید واژه‌ها:

واحد زبانی، نقش نهادها، نقش‌های نحوی، دستوری، قاموسی، ساده، مشتق، مشتق مرکب، رسانه‌ای، فرارسانه‌ای

است: «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه»^۱ (آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی بقره) و یا در انجیل ذکر شده است: «در آغاز کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود، از ازل کلمه با خدا بود. همه چیز به وسیله‌ی او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد.»^۲ این رویکرد مذهبی به واژه نشانه‌ی اهمیت آن در چارچوب زندگی بشری و ارتباط عمیق آن با حوزه‌های فکری و اندیشه‌ای انسانی است.

به رغم تمامی پیچیدگی‌های مفهوم واژه، بسیاری از زبان‌شناسان و دستورنویسان در حد توان خود کوشیده‌اند با تعریف آن تصویری نسبتاً صحیح از مفهوم واژه در ذهن مخاطب ایجاد کنند که ذیلاً به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌شود: «ریچارد، ای، اسپرز» در تعریف واژه می‌گوید: واژه: کوچک‌ترین واحد دستوری است که می‌تواند به گونه‌ی مستقل به عنوان یک پاره‌ی زبانی به کار رود، [در گفتار] هر واحد زبانی که گوینده می‌تواند آن را مستقلاً ادا نماید؛ [در نوشتار] هر واحدی که با فاصله از واحد دیگر جدا شود.

(جولیا، اس فالک) در این باره می‌گوید: «واژه هر آن واحد زبانی را گویند که در نوشتار بین فواصل یا بین یک فاصله و یک خط تیره ظاهر شود.»^۳ وی هم‌چنین در ادامه‌ی مطلب می‌گوید: «واژه عبارت از هر واحد زبانی که بتواند به عنوان کوچک‌ترین صورت زبانی آزاد ظاهر شود.»

محمدرضا باطنی نیز در تعریف واژه می‌گوید: «هر کلمه به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک واژک یا بیش‌تر ساخته شده است و خود در ساختمان بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها کلمه، پایین‌تر از گروه و بالاتر از واژک قرار می‌گیرد.»^۴

در کتاب دستور زبان فارسی (۱) نوشته‌ی

دکتر وحیدیان و غلامرضا عمرانی در تعریف واژه آمده است: «واژه سومین واحد زبان است که از یک یا چند تکواژ درست می‌شود: گل، درخت، سبزه، درستکاری، سبزیکاری.»^۵

به نظر می‌رسد این مطلب که: «هر واحدی که بتواند با انعطاف‌پذیری در جمله جابه‌جا شود و یا ممکن باشد پیش و بیش آن عنصر دیگری از قبیل حرف نشانه و یا حرف اضافه و نشانه‌ی جمع آورد و نیز هیچ عنصر دیگری نتواند درون آن جای گیرد، واژه است.»^۶ تعریف جامع و مانعی از واژه محسوب نمی‌شود زیرا فقط بخشی از واژگان (به ویژه اسم‌ها) را در بر می‌گیرد و قابلیت انطباق بر انواع دیگر واژه‌ها نظیر فعل، حروف اضافه و... را ندارد.

همان‌گونه که مشخص است در تعریف‌های پیش‌گفته دو محور اساسی دیده می‌شود: محور اول فاصله‌ی میان واژه‌ای است که به شکل برجسته در تعریف‌های ارائه شده از جانب زبان‌شناسان بیگانه به عنوان یک شاخصه‌ی مهم در تعیین محدوده‌ی واژه مد نظر قرار می‌گیرد. محور دوم تعریف واژه بر اساس ساختمان یا اجزای تشکیل‌دهنده آن است که به ویژه زبان‌شناسان و دستورنویسان ایرانی به آن توجه دارند.

از آن جایی که تعریف‌های یاد شده، شاید نتواند دانش پژوهان را در شمارش تعداد واژگان و تعیین محدوده‌ی آن‌ها به شکل کامل و دقیق یاری دهد، به نظر می‌رسد روش ساده‌تری برای تشخیص واژه در محدوده‌ی بومی زبان فارسی با تفکیک انواع آن می‌توان ارائه کرد که شاید ملاک ملموس‌تری برای این‌گونه دستوری باشد؛ بر این اساس واژگان فارسی را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم نمود: الف- نقش نماها ب- نقش‌های

نحوی

الف- نقش نماها: نقش نماهای فارسی که نقش عمده‌ای در تبیین جایگاه نحوی گروه‌ها دارند، در شمارش واژگان باید مد نظر قرار گیرند؛ بدین ترتیب نقش نمای اضافه (ـ)، حروف اضافه (نقش نمای متممی)، حروف ندا (نقش نماهای منادا)، نقش نمای مفعولی (را) و حروف ربط (پیوندهای وابسته ساز و هم‌پایه ساز) و حروف عطف، در زبان فارسی واژه به شمار می‌آیند.

ب- نقش‌های نحوی موجود در زبان فارسی را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد:

۱- نقش‌های اصلی

۲- نقش‌های غیر اصلی

۳- نقش‌های تبعی

۴- نقش‌های وابسته

۵- شبه جمله‌ای.

۱- نقش‌های اصلی: هسته‌های گروه اسمی «نهادی، مفعولی، مسندی و متمم اجباری به همراه واژه‌ی فعل» در این دسته جای می‌گیرند. (استثنای فعل از چهار گروه مذکور به این دلیل است که گروه فعلی امکان گسترش واژگانی ندارد و تنها با تکواژ قابل گسترش است. برخلاف گروه‌های اسمی و قیدی که می‌توان، آن‌ها را با افزودن واژگان گسترش داد. بنابراین فعل چه ساده باشد چه غیر ساده، چه فعل کمکی داشته باشد چه نداشته باشد، با هر وجه و زمان، مجموع تکواژهای آن یک واژه را شکل می‌دهند نه بیش‌تر.

۲- نقش‌های غیر اصلی: نقش‌های غیر اصلی را به طور کلی می‌توان قید نامید. قیدها در دو بخش کلی نشان‌دار (تنوین‌دار، پیشوندی،

متمم های اختیاری یا فیدی) و بی نشان (مختص، مشترک با اسم و مشترک با صفت) قرار می گیرند.

۳- نقش های تبعی: تکرار، معطوف، بدل در این دسته قرار می گیرند.

۴- نقش های وابسته ای: کلیه وابسته های پیشین و پسین در زبان فارسی واژه محسوب می شوند؛ به جز نشانه ی نکره «ی» و نشانه ی جمع.

براین اساس صفات اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجبی، مبهم، عالی، شاخص، ممیز، مضاف الیه و صفات بیانی واژه محسوب می گردند. از آن جایی که متمم اسم، گروه اسمی مستقلی به وجود نمی آورد، می توان آن را در حکم وابسته های یاد شده، دانست.

۵- شبه جمله ها: منادا، اصوات، کلمات معنی دار.

انواع واژه ها

واژگان را می توان از جنبه های مختلف تقسیم بندی کرد، از جمله: دستوری و قاموسی واژگان دستوری: خسرو غلامعلی زاده درباره ی تکواژهای دستوری می گوید: «آتهایی هستند که پدیدار شدنشان در جمله به لحاظ الزامات نحوی باشد.»^۷

دکتر ابوالحسن نجفی در این باره معتقد است: «هر تکواژی که متعلق به گروه محدود و بسامد آن بالا باشد، تکواژ دستوری است.»^۸ در کتاب دستور زبان فارسی (۱) نیز در این باره آمده است: «تکواژ دستوری کاربرد و معنای مستقل ندارد.»^۹

در یک جمع بندی مختصر از نظرهای یاد شده می توان این ویژگی ها را فصل ممیز تکواژهای دستوری دانست.

الف- حضور آن ها از الزامات نحوی است.

ب- بسامد آن ها نسبت به واژگان قاموسی در متن، بالاست.

ج- معنی و کاربرد مستقل ندارند.

با توجه به این موارد می توان واژگان دستوری (و نه به شکل عام تکواژهای دستوری)

را در نمونه هایی هم چون موارد زیر جست و جو کرد:

ضمایر، نقش نمای اضافه، حروف اضافه، حروف ندا، حروف ربط و عطف، نقش نمای مفعولی، صفات اشاره، شکل مخفف صرف «است»، صفات تعجبی و پرسشی، صفات مبهم، اصوات ...

واژگان قاموسی: برای واژگان قاموسی نیز تعریف های متعددی ارائه شده است:

«آن هایی هستند که ظاهر شدنشان در جمله به خاطر افزودن معنا بر آن باشد.»^{۱۰}

«هر تکواژی که متعلق به گروه نامحدود و بسامد آن پایین باشد، تکواژ قاموسی است.»^{۱۱}

«تکواژ قاموسی کاربرد و معنای مستقل دارد.»^{۱۲}

بدین ترتیب ویژگی های این نوع واژگان عبارت اند از:

۱- حضور آن ها از الزامات معنایی است.

۲- بسامد آن ها در متن، بسیار پایین است.

۳- کاربرد و معنای مستقل دارند.

بدین ترتیب اسم ها، صفات بیانی و فعل ها را می توان در فارسی تکواژهای قاموسی به شمار آورد.

ساختمان واژه ها

واژگان را از نظر ساختمان می توان به دو دسته ی کلی ساده و غیر ساده تقسیم کرد. در اسم

و صفت، واژگان غیر ساده خود به سه دسته ی مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم می شوند و در فعل، واژگان غیر ساده به دو دسته ی پیشوندی

و مرکب (به تعبیر دیگر پیشوندی، مرکب) تقسیم می گردند. حروف اضافه و ربط نیز می توانند بر

این اساس به حروف ساده و مرکب تقسیم گردند.

نکته ی قابل تامل در تقسیم بندی واژگان غیر ساده ی نوع اول یعنی اسم ها این است که اگر به

مرور زمان یک ترکیب وصفی یا اضافی یا عطفی به یک واژه تبدیل شود و او عطف یا نقش نمای

اضافه ی آن را نمی توان واژه محسوب کرد زیرا در این حالت «و» یا نقش نمای اضافه کارکرد

گذشته ی خود را از دست می دهد و به میانوند تبدیل می شود. (این اصطلاح فقط به این دلیل ذکر

شده است که نویسندگان محترم کتب درسی معتقد به نظریه ی وجود میانوند، در زبان فارسی هستند.

ووندهای اشتقاقی، را همان گونه که پیش از این گفته شد، نمی توان واژه، محسوب کرد. بر همین

اساس گروه اسمی «در کلاس» دارای سه واژه و سه تکواژ است اما «رخت خواب» دارای سه تکواژ

و یک واژه است، یا گروه «سقف و دیوار» دارای سه واژه و یک تکواژ است اما «گفت و گو» یک

واژه و سه تکواژ به شمار می آید.

«نقش رسانه ای و فرارسانه ای واژگان»

واژه ها اگر چه در ارتباطات زبانی، غالباً کارکرد رسانه ای دارند یعنی برای انتقال اطلاعات

و مفاهیم از یک فرد به فرد دیگر استفاده می شوند، اما گاه کلمات، کارکردی فراتر از مفاهیم قاموسی

موجود در فرهنگ ها می یابند. به این معنی که واژگان در برخی از متون در اثر تعامل متوازن با

اجزای دیگر کلمه در محورهای جانشینی و هم نشینی و یا به سبب وجود ویژگی هایی، هویت

جذاب تری از مفاهیم قرار دادی میان انسان ها پیدا می کنند.

به تعبیر دیگر در این کنار کرد، واژه دال نیست بلکه مدلول است (واژه باید خود باران باشد)^{۱۳}.

مثلاً تعامل دل نشینی واژگان دارای واج های مشترک، در نمونه های زیر جدا از معنی ظاهری

کلمات، خاصیت تداعی مفاهیم موجود در واژگان یا عبارت غایب در متن را نیز با خود همراه

دارد:

سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند

همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

(حافظ)

چمان، چمن، چرا (تداعی نغمه ی بلبل)

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم، وزان است

(سنوجهری)

(خیزید، خز، خنک، از، خوارزم، وزان)

صدای خش خش برگ های پاییزی

بر او راست خم کرد و چپ کرد راست
خروش از خم چرخ چاچی بخاست
(فردوسی)

(خم، چپ، خروش، چرخ، چاچی،
بخاست) صدای کشیده شدن زه کمان
مَكْرًا مَفْرًا مُدْبِرًا مَعًا
كَجَلْمُودٍ صَخْرٍ حَطَّةِ السَّيْلِ مِنْ عَلِيٍّ
(امروالقیس)^{۱۲}

واژگان حاضر در مصراع اول با طنین خاص
خود صدای سم اسب را هنگام تاخت و تاز سریع
تداعی می نمایند.

و یا در شعر شاملو:
شب با گلوی خونین
خوانده است دیرگاه
دریا نشسته سرد
یک شاخه در سیاهی جنگل
به سوی نور فریاد می کشد
ترکیب «نشسته سرد» شکل ظاهری دریا را
در حالت آرام خود به ذهن می آورد:



و یا در شعر سهراب سپهری:
و خدایی که در این نزدیکی است
لای این شب بوها، پای آن کاج بلند
شب بو حالت کوتاهی و کاج بلند، بلندی و
ارتفاع را به ذهن متبادر می سازند.

لازم به ذکر است که این نقش فقط در ابعاد
فیزیکی واژه پدیدار نمی شود بلکه گاه واژگان از
نظر مفهومی کارکرد دینامیکی فوق العاده ای پیدا
می کنند. این وزن مفهومی فوق العاده، ایهام،
ایهام تناسب و تداعی و تبادر مفاهیم دیگر را سبب
می شود؛ در حقیقت در این کارکرد ویژگی های
بارز معنایی یک واژه در محور هم نشینی باعث
افزایش لایه های معنایی می شود.

امری که در کارکرد رسانه ای واژه مشاهده
نمی شود؛ مثلاً سعدی در شعر «اکسیر عشق» به
شکل بسیار هنرمندانه ای واژه ی «التفات» را به کار
می گیرد؛ به گونه ای که در فهم آنی واژه «توجه به
ذهن خواننده متبادر می شود» اما در بعد فنی و
غایی، مفهوم آرایه ای التفات (انتقال از حاضر به
غایب یا غایب به حاضر) در ذهن خواننده ی
باریک بین تداعی می شود:

بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان
مجموع اگر نشستم و خرسند اگر شدم
او را خود التفات نبودی به صید من
من خویشتن اسیر کمند نظر شدم
تو ← حاضر او ← غایب

از دیگر چشم اندازهای این کارکرد می توان
به تعامل فراطبیعی واژه با اجزا در محور نحوی
اشاره کرد. در این کارکرد بدیع، واژه با
خصوصیات غیر منتظره ی نحوی در جمله پدیدار

می شود، مثلاً در این شعر نیما یوشیج:
نیست یک دم شکنند خواب به چشم کس و لیک
فعل مضارع التزامی و دو وجهی شکنند (از
مصدر شکستن) به گونه ای هنرمندانه به کار گرفته
است که توجه آن در جمله ی مذکور هم به صورت
گذرا به مفعول و هم به صورت ناگذر ممکن
است:

یک دم = نهاد (برای نیست و شکنند)
خواب = مفعول
شکنند = فعل گذرا به مفعول
یک دم = نهاد (فقط برای نیست)
خواب = نهاد
شکنند فعل ناگذر

و یا در شعر محمدرضا عبدالملکیان:
مادرم
آب و آئینه و قرآن در دست
روشنی در دل من می بارد
که می توان «می بارد» را در دو شکل توجیه
کرد:

مادرم = نهاد
روشنی = مفعول
می بارد = فعل گذرا به مفعول
مادرم آب و آئینه و قرآن در دست = قید
روشنی = نهاد
می بارد = فعل ناگذر

و این در حالی است که در کلام عادی، از
فعل دو وجهی فقط یک وجه آن پذیرفته
می شود، یعنی فعل های دو وجهی در جمله های
عادی به یکی از دو صورت (گذر یا ناگذر) پدیدار
می شوند، نه در هر دو حالت.

زیر نویس ها

- ۱- آدم از پروردگارش واژگانی دریافت، پس توبه کرد.
- ۲- عصر جدید، انجیل یوحنا، فصل اول بند آغازین.
- ۳- زبان شناسی و زبان، جولیا اس. فالک، ترجمه ی خسرو غلامعلی زاده، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم، ص ۴۷.
- ۴- توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، محمدرضا باطنی، امیرکبیر، چاپ نهم، ص ۱۷۸
- ۵- دستور زبان فارسی (۱)، دکتر وحیدیان و غلامرضا عمرانی، انتشارات سمت، چاپ دوم، ص ۸
- ۶- همان.
- ۷- ساخت زبان فارسی، خسرو غلامعلی زاده، انتشارات احیای کتاب، چاپ دوم، ص ۲۵۹
- ۸- مبانی زبان فارسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ابوالحسن نجفی، انتشارات نیلوفر، چاپ سوم، ص ۹۵
- ۹- دستور زبان فارسی (۱)، ص ۷
- ۱۰- ساخت زبان فارسی، ص ۲۵۹
- ۱۱- مبانی زبان شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، ص ۹۵
- ۱۲- دستور زبان فارسی (۱)، ص ۷
- ۱۳- هشت کتاب، سهراب سپهری
- ۱۴- آسبی که توأمآ یورش آورنده و گریزان است و هنگام تاخت و تاز همانند صخره ای است که سیل آن را از بلندی پرتاب کرده است.